



## سرنگونی مصدق ناگزیر بود

رفتارشناسی موافقان و منتقدان مصدق  
در گفت‌وگو با ماز بار بهروز

کیان پارسا

پنج سالی پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به دنیا آمده، لیسانس تاریخ و علوم سیاسی‌اش را از کالج سنت مریز در کالیفرنیا، و فوق لیسانس را در تاریخ جدید اروپا از دانشگاه ایالتی سانفرانسیسکو کالیفرنیا گرفته و در سال ۱۹۹۳ هم دکترا در تاریخ معاصر خاورمیانه را با تمرکز روی ایران از دانشگاه یوسی‌ای ال دریافت کرده است. به تدریس در دانشگاه ایالتی سانفرانسیسکو آمریکا مشغول است و در ایران بسیاری او را با کتاب «شورشیان آرمانخواه» می‌شناسند. ماز بار بهروز عصر یک روز گرم تابستانی در فرصت کوتاهی که به ایران سفر کرده بود، میهمان ما در «اندیشه پویا» شد. گپ و گفت‌مان که به مصدق و ارزیابی کارنامه او رسید، و حرارت مباحثه که بالا گرفت، بی‌اختیار ضبط صوت ما هم روشن شد و مباحثه غیررسمی‌مان با روش تکمیلی، به منتهی تبدیل شد که در ادامه می‌خوانید. می‌گوید که نقد مصدق نباید به تخریب او بینجامد و با قهر مانان تاریخی‌مان نباید تسویه حساب کنیم و بی‌بروا کنارشان بگذاریم. با خنده و مطایبه به سمیناری اشاره می‌کند که در روزهای آینده به مناسبت شصتمین سال ۲۸ مرداد در دانشگاه منچستر برگزار می‌شود و می‌گوید در آنجا همه سنگین‌وزن‌ها حضور دارند و تکلیف آن نویسنده‌ای که تاریخ‌نگار نبوده اما کتاب تاریخی علیه مصدق نوشته، روشن خواهد شد.

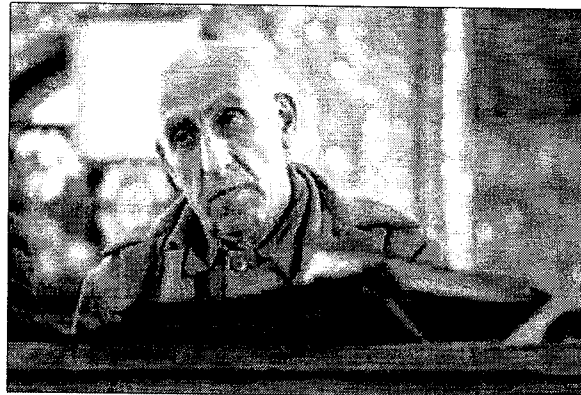


سپس تحلیل دقیق و خلاق بر اساس مدارک و اسناد. از این منظر، به نظر من می‌توان در شصتمین سالگرد ۲۸ مرداد، یادآور شد: جنبش ملی شدن نفت در ایران به رهبری جبهه ملی ایران و دکتر محمد مصدق در درجه اول، حرکتی ضداستعماری بود برای بیرون راندن استعمار بریتانیا که توسط شرکت نفت ایران و انگلیس، نه تنها عملاً ثروت ملی ایران را تاراج می‌کرد، بلکه توسط همین شرکت در امور داخلی ایران دخالت واضح و مخرب می‌کرد. اینکه برخی بگویند: انگلستان به مردم ایران لطف می‌کرد و نفتشان را استخراج می‌کرد؛ یعنی ایرانیان باید برای به یغما بردن ثروت ملی‌شان متشکر امپریالیسم هم باشند و البته این از آن گونه توجیه‌گری‌های بی‌اساس و قدیمی است که گناه را به گردن مقاومت قربانی می‌اندازد و کوشش در توجیه استعمار دارد. انکار ما بگوییم برده‌داران به بردگان لطف داشتند که آنان را از آفریقا به شکل رایگان به آمریکا بردند. در ایران، این گونه نظرگاه‌ها در هر نسل باز تولید می‌شوند؛ اما خوشبختانه به تخمین من، در هر نسل به تعداد کمتر. اما این جنبش وجه دیگری نیز داشت. مصدق معتقد بود که شاه نباید حکومت کند. نباید فراموش کنیم که نهضت ملی نفت دو وجه دارد: یکی، تلاش برای خلع ید انگلیس از منابع نفتی ایران و دیگری، تلاش برای محدود ساختن قدرت سیاسی شاه. مصدق تمام تلاشش را کرد تا قدرت شاه را محدود کند و او را مجاب سازد که بر طبق قانون اساسی مشروطه تنها حق سلطنت دارد و نه حکومت. این کار را اقوام هم پیش از مصدق انجام داده بود. بعد از مصدق هم علی‌امینی به نوعی تلاش کرد تا شاه را به سلطنت مجاب سازد و نه به حکومت. این سه نخست‌وزیر تلاش کردند تا مشروعیت خود را از قانون اساسی و پارلمان بگیرند

□ آقای بهروز، در شصتمین سالگرد ۲۸ مرداد، می‌خواهیم داوری شما را بدانیم درباره رویکردی ایدئولوژیک در تاریخ‌نگاری‌مان. آیا در تاریخ‌نگاری ما، در جدال شاه و مصدق و درباره رفتار شاه یا مصدق یا رفتار مصدق با شاه، همواره یک سوگیری به نفع مصدق وجود نداشته و این سوگیری ایدئولوژیک باعث سفید و سیاه دیدن تاریخ سیاسی ما نشده است؟

به نظر می‌آید در برخورد با این دوران «یک‌سویه‌نگری» برای هدف‌های سیاسی توسط برخی از هر دو سوی معادله «مصدق - شاه» صورت گرفته است. فراموش نکنیم که تا سال ۱۳۵۷، قرانت رسمی از این دوران، به آن با عنوان «قیام ملی» یاد می‌کرد و امروز نیز طرفداران و توجیه‌گران نظام پیشین منکر کودتا هستند و وجود خروارها سند و مدرک را به سادگی ندیده می‌گیرند؛ چرا که در اساس، واقعیت تاریخی برایشان ثانوی است و اهداف سیاسی اولویت دارد. پس از انقلاب، گردونه به سوی مقابل چرخید. بنابراین در پاسخ باید گفت که آری، یک‌سویه‌نگری توسط برخی اعمال شده است و مشکل فرهنگی ما ایرانیان که تمایل دارد مسائل پیچیده اجتماعی را به سطح «سیاه یا سفید» تقلیل دهد، مشکل بررسی این دوران را پیچیده‌تر ساخته است. البته کم نبوده‌اند و هستند بسیاری بررسی‌های تاریخی درباره این دوران که کوشش نموده‌اند بر اساس مدارک و اسناد موجود به بررسی و نقد این دوران بپردازند. تنها راه حل معقول در برخورد با این دوران (یا هر دوران تاریخی دیگری) به نظر می‌آید برخورد دقیق و کارشناسانه باشد. این یعنی برخورد جزء به جزء و دقیق با تمامی اسناد و مدارک (و نه تنها آن دسته که ما را خوش می‌آید) و

و نه از خود شاه، بنابراین جدال شاه و مصدق چنین زمینه‌ای نیز داشت. یک نکته پایانی هم که شاید برای باز کردن باب گفت‌وگو بد نباشد، این است که برخی سلطنت‌طلب‌ها در خصوص کودتای ۲۸ مرداد یک بحث حقوقی پیش می‌کنند، بدین معنی که اقدام شاه برای برکناری مصدق را از زاویه حقوقی، قانونی ارزیابی می‌کنند و اقدام مصدق در انحلال مجلس را غیر قانونی می‌توان به جزئیات این زاویه دیدگاه پرداخت؛ اما خوب است به یاد آوریم که در مبحث حقوقی صرف، حکومت پهلوی از اساس غیر قانونی روی کار



آمده است. بدین معنی که رضاشاه نمی‌توانست طبق قانون اساسی مشروطه، سلطنت قاجار را براندازد. توجه کنیم که در دوران او، در ایران دو کودتا صورت گرفته است: یکی کودتای سیدضیا و دیگری کودتایی که به خلع قاجار منجر شد.

**II** به هر حال مطابق یک توافق اجتماعی و میان‌نخبگان و روشنفکران، سلطنت از قاجار به پهلوی تغییر یافت.

این نکته شما شاید قابل بحث باشد؛ اما نه در محدوده بحث حقوقی که در اجرای قانون ریشه دارد، نه در اجماع خواص یا حتی عوام. قانون اساسی مشروطه برای تغییر قانون روند خاص خود را داشت که به توافق خواص بی‌ارتباط بود.

**III** بحث حقوقی درباره ۲۸ مرداد را نباید با برچسب قرار گرفتن در کمپین سلطنت‌طلبان فرو کاست. آقای عباس توفیق مقاله‌ای حقوقی درباره ۲۸ مرداد دارند که از قضا، خیلی منصفانه است و به رفتارهای غیر قانونی مصدق و شاه اشاره دارد. این مقاله از نمونه‌هایی است که نمی‌خواهد همه چیز را سیاه و سفید ببیند.

من نیز با شما موافق هستم که هر گونه رفتار غیر قانونی یا هر رفتار دیگر از سوی هر یک از بازیگران این دوران جای نقد و بررسی دارد و این حق، شامل بازنگری مسائل توسط نسل جدید نیز می‌شود. بدین معنی که هر نسلی حق دارد تاریخ را مورد بازنگری کارشناسانه قرار دهد. اما در رابطه با نکته شما تا آنجا که من به یاد دارم، مصدق فقط یک رفتار غیر قانونی داشت و آن هم انحلال پارلمان بود. اما سر تا پای حکومت پهلوی، قبل و بعد از کودتای ۲۸ مرداد غیر قانونی بود.

**IV** اگر سر تا پای حکومت پهلوی غیر قانونی بود، چرا مصدق نخست‌وزیری یک حکومت غیر قانونی را پذیرفت؟ چرا به شاه می‌گفت که به دنبال سرنگونی او نیست و یک نخست‌وزیر مشروطه خواه است؟

ببینید، مبحث حقوقی زاویه‌ای است که توسط برخی و آن هم فقط در مورد یک طرف جریان مطرح شده است. برای اینکه دچار آن یک‌سویه‌نگری که شما به درستی نگرانیش هستید نشویم، من زوایای دیگر مسئله حقوقی را یاد آور شدم و می‌گویم اگر وارد این زاویه می‌شویم، باید همه جانبه نگاه کنیم تا دچار یک‌سویه‌نگری نگردیم. از این منظر، عملکرد مصدق در برابر تغییر سلسله، ثانوی است. مصدق اول از هر چیز یک سیاستمدار و سپس یک حقوقدان بود. بر خورد وی در برابر تغییر سلسله در ایران، در نقاطی است که در مجلس پنجم ثبت است و می‌دانیم که وی هزینه سنگینی هم در دوران رضاشاه پرداخت. او به عنوان یک سیاستمدار، همانند بسیاری دیگر، تغییر سلسله را در تحلیل‌هایی قبول کرد و پس از برکناری رضاشاه کوشش کرد تا جانشین او را مجاب به قبول قانون اساسی کند که موفق نشد. مصدق نخست‌وزیری مشروطه خواه بود و به شاه می‌گفت شما طبق قانون اساسی سلطنت کن و نه حکومت. مصدق این حرف را به رضاشاه هم زده بود و از او هم خواست که کار اجرائی کند و در مقام نخست‌وزیری باقی بماند. شاه مشروطه، شاهی بی‌اختیار بود و اگر قرار بود این شاه در امور دخالت کند، قانون اساسی مشروطه نقض می‌شد. در نهایت، نگاه مصدق این بود که مشروعبیت حکومت باید منبعث از قانون و مجلس باشد.

**V** البته در جایی که پارلمان مخالف نظر او بود، در مقابل پارلمان هم ایستاد و نهایتاً هم پارلمان را به تعطیلی کشاند. به نظر می‌رسد که تحلیل شما هم می‌خواهد تاریخ را سیاه و سفید روایت کند.

شما در تمام طول کار مصدق، یک جا کار غیر قانونی می‌بینید و آن هم انحلال پارلمان است. گمان ندارم مورد دیگری باشد یا شاید من حضور ذهن ندارم. اما شاه تا دلتان بخواهد رفتار غیر قانونی داشت. آیا اینکه شاه یک مملکت با سرویس‌های جاسوسی بیگانه مانند

سی‌آی‌ای و ام‌آی‌سی‌سیکس همکاری کند و دولت را براندازد و آن‌ها به او دیکته کنند که مصدق را برادر و زاهدی را جای او بگذار، قانونی است؟ شاهی که طبق سوگند خود که متنش در قانون اساسی درج شده است، باید حافظ استقلال ملی کشور باشد آیا اینکه شاه مملکت بلافاصله بعد از سقوط مصدق به قرار داد کنسرسیون بر خلاف منافع کشور تن دهد، قانونی است؟ اینکه به شاه دیکته کنند به پیمان بغداد پیوندند و شاه بپذیرد، قانونی است؟ محمدرضا شاه پهلوی به قانون اساسی مشروطه اعتقادی نداشت و در طول حکومتش هم این موضوع را ثابت کرد. نادیده گرفتن این واقعیت‌ها در حین بررسی

این دوران، مسئله را «سیاه و سفید» کرده و یک‌سویه‌نگری را باب می‌سازد.

**II** شما می‌گویید مذاکرات کنسرسیون بر خلاف قانون و منافع ملی انجام شد. اما آیا نباید راه‌حلی برای مسئله نفت ایران پیدا می‌شد؟

شما مذاکره می‌کنید برای اینکه هر دو طرف قدری از مواضع خود کوتاه بیایند و به توافق برسند، نه اینکه طرف مقابل شرایطش را به شما دیکته کند و شما قبول کنید. این منطق که چون ایران ضعیف‌تر از غرب بود، پس نباید بر حرف خود می‌ایستاد و باید می‌گذاشت که غرب بر سر او بزند، منطق درستی نیست.

**III** مسئله تسلیم شدن نیست. مسئله، دیپلماسی واقع‌بینانه است و به قول آقای ولایتی در مناظره‌های تلویزیونی کاندیداهای ریاست جمهوری اخیر، دیپلماسی، سخت‌سری نیست.

مصدق هم همین را اجرا کرد. گفت ما نفت را ملی می‌کنیم، شما را استخدام می‌کنیم و نفت را هم به شما به قیمت بازار می‌فروشیم. آیا این حرف منطقی نبود؟

**IV** اگر مصدق می‌خواست به نتیجه برسد، چرا پیشنهاد ۵۰-۵۰ در اواخر دوره نخست‌وزیری را نپذیرفت؟ مگر این پیشنهاد منطقی و معقول نبود؟

نه خیر نبود. آن‌ها می‌گفتند فقط اسم شرکت نفت را ملی نفت بگذارید و بقیه درها به همان پاشنه سابق بچرخد. مصدق آمده بود که نفت را ملی کند، نه اینکه فقط اسم شرکت نفت را عوض کند. افزون بر این، یکی از موارد اساسی اختلاف بر سر املاک و متعلقات شرکت نفت ایران انگلیس بود (که امروز نامش British Petroleum یا B.P. است). دولت بریتانیا از ایران می‌خواست بابت املاک ملی شده غرامت بپردازد. دولت ایران حاضر بود این کار را بکند؛ اما می‌گفت املاک شرکت نفت فقط آنچه در ایران هست، نبوده و در محاسبات، باید کل املاک شرکتی که لااقل از نظر حقوقی (و بر روی کاغذ) اشتراکی بوده است، در نظر گرفته شود که البته، مورد توافق بریتانیا نبود. همان گونه که مشاهده می‌شود، بحث قرارداد پیشنهادی یک جنبه پیچیده فنی دارد که شاید جاداشته باشد توسط نشریه شما مورد یک بازنگری کارشناسانه قرار گیرد.

**II** در خاطرات مصدق و اطرافیان‌ش می‌خوانیم که در آمریکا، به همراهانش می‌گفت من نمی‌توانم زیر بار هیچ توافقی بروم و همان بهتر که بدون توافق به ایران بازگردم. آیا این بر خورد غیر اصولی با مسئله ملی کردن نفت نبود؟ آیا نمی‌پذیرد که مصدق می‌خواست قهرمان باقی بماند؟

مصدق با دولتی طرف بود که از اولین روز پس از خلع ید، می‌خواست سرنگونش کند. این موضوع امروز با مدرک اثبات شده است. انگلستان علاقه‌ای برای توافق با مصدق نداشت و تنها می‌خواست به آمریکایی‌ها ثابت کند که با مصدق نمی‌توان مذاکره کرد و باید او را سرنگون کرد.

**III** برخی هم می‌گویند که مصدق عملاً در همین راه گام برداشت و با لجاجت، کاری کرد که آمریکایی‌ها به همین حرف انگلیسی‌ها برسند. به نظر شما آیا مصدق در این زمینه فرصت‌سوزی نکرد؟ آیا رفتار مصدق باعث نشد که همه به حرف انگلیسی‌ها برسند و نتیجه بگیرند که با مصدق نمی‌توان توافق کرد؟ آیا مصدق به هیچ وجه با سبک‌سری و تندروی نهضت ملی را به بن‌بست نکشاند؟

من این نتیجه را قبول ندارم. وقتی شما نهضت ملی را مطالعه می‌کنید، باید نقاط ضعف و قدرت را بررسی کنید و برای حال و آینده درس بگیرید، نه اینکه دنبال مقصر باشید.

**IV** اما به مخالفان مصدق و سقوط او که می‌رسد، همه دنبال مقصر در جبهه روبه‌رو می‌گردند. حال آنکه وقتی اقتصاد مملکت از بین برود و مجبور شوید پول بی‌پشتوانه چاپ کنید، به لحاظ سیاسی هم مجلس را منحل کنید و در

عرصه بین المللی هم توافقی با مخالفان نکنید، طبیعی است که با بحران کار آمدی مواجه شوید.

من دنبال مقصر در جبهه مقابل نیستم، بلکه دنبال انگیزه کودتا هستم. گروهی می گویند انگیزه کودتا صرفاً، حل مسئله نفت بوده است؛ اما گروه دیگر معتقدند سرنگونی مصدق باتوجه به وضعیت دو قطبی ایجاد شده در جهان و آغاز جنگ سرد، یک هدف استراتژیک برای ایالات متحده بود. اگر دیدگاه دوم را بپذیریم، باید این را هم قبول کنیم که مصدق حتی اگر پیشنهاد های غرب را می پذیرفت، باز هم سرنگون می شد. فضای آن روز آمریکا در روابط با دیگر کشورها این بود که «یا با منی، یا بر من». برادران دالس که سیاست خارجی آن روز آمریکا را در دست داشتند، هیچ نقطه وسطی را برای کشورها قائل نبودند. آن ها این حرف را نه تنها به مصدق، بلکه به ناصر هم زدند.

■ اینکه آن ها چه نقشه های داشتند، یک حرف است و اینکه مصدق شکست خورد و مقهور کودتا شد، سخن دیگری است. شما قبول ندارید که با کودتای ۲۸ مرداد مصدق شکست خورد؟

یک سیاستمدار ممکن است بهترین روش ها را انتخاب کند؛ اما باز هم شکست بخورد. نتیجه کودتا و کاری که شاه با مصدق کرد، ۲۲ بهمن ۵۷ بود. شاه با کودتای ۲۸ مرداد مشروعیت نهاد سلطنت را از میان برد و قانون اساسی را بی اعتبار کرد. نتیجه این رفتار او ۲۵ سال بعد به انقلاب ۵۷ منتج شد.

■ اینکه بگوییم نتیجه تلاش های نهضت ملی به انقلاب اسلامی رسید، به چه کار مصدق و شکست با پیروزی او مربوط است. انقلاب اسلامی ایران شکست شاه بود؛ اما پیروزی مصدق نبود. شما گویی هیچ اشتباهی در کارنامه مصدق نمی بینید و این همان اسطوره سازی است.

با شما موافقم، انقلاب، شکست شاه بود و نه پیروزی مصدق. اما در میان دلایل و ریشه های انقلاب، لاقال بخشی، نتیجه کودتا بود و کودتا چندین باز یگر داشت که فقط یکی از آنان مصدق بود. اما ممکن است برخی افراد دنبال اسطوره سازی باشند؛ اما من نیستم. به گمان من مصدق نیز همانند هر انسان دیگری، کمبودهایی داشت و دچار اشتباهاتی شد؛ ولی از من در این مورد پرسشی نشده است تا به آن بپردازم.

■ در بررسی دوران نهضت ملی، چه کسانی دنبال اسطوره سازی هستند اگر شما نمیستید؟

برخی این کار را انجام می دهند، آنان که از مصدق بی انتقاد دفاع می کنند و آنانی که کوشش در اسطوره سازی از شاه دارند و کودتا را به کلی رد کرده و کوشش در تحریف تاریخ دارند. اما جواب این گونه بر خورد ها و برداشت ها (که به نظر یک سوسیالست و آیدئولوژیک می آیند) این نیست که بگوییم ملی کردن نفت کار اشتباهی بوده و چون برخی از او اسطوره ساخته اند، وظیفه خود بدانیم که مصدق را به زیر بکشیم. این تفکر «به زیر کشیدن مصدق» تفکری مخرب است و به بررسی جدی تاریخ ایران هیچ ارتباطی ندارد.

مثل این است که چون جرج واشنگتن یک برده دار بوده است، سایر ارزش های او را نادیده بگیریم. چیزهای مثبت در تاریخ را نباید لگدمال کرد. نباید با کسی دشمنی کرد و نباید کسی را زیر پا گذاشت.

■ یک مدل سیاست ورزی وجود دارد مثل مدل قوام و یک مدل دیگر مثل مدل مصدق. نوع حضور مصدق در دادگاه لاهه و نوع سخنرانی او و اطناپ در سخنش چیزی نیست که برای من ایرانی یک افتخار باشد.

اگر حرف شما درست است، چرا مصدق در لاهه نباحث؟ چرا مصدق هم در لاهه و هم در شورای امنیت بازی را برد؟ اگر عملکرد و سخنان او اشتباه بود، چرا بازی را در این دو مجمع بین المللی برد؟

■ نباحثن او دلیل برای توجیه نمی شود. آن شیوه دو مرحله جلورفت و در نهایت با دیوار روبه رو شد.

تکرار حرف های گذشته می شود اگر بخواهم توضیح دهم که سر نوشت این روند و دوران از تاریخ ما چه بود.

■ شما تأکید دارید که مصدق معتقد به قانون گرایی بوده است. با این نگاه که یک اسطوره قانون گرا از مصدق خلق می شود، رفتار های غیر قانونی او نادیده گرفته می شود. نگاهی به مطبوعات از ابتدای سال ۱۳۳۲ تا روز کودتا،

مجموعه ای از اقدامات خلاف قانون مصدق را نشان می دهد. مثلاً قوانین حکومت نظامی وضع شده که باعث می شود هر روز عده ای به زندان بروند. یا در مورد مجلس، شما نمی توانید اول بگویید من دنبال دموکراسی سازی هستم و بعد، انتخاباتی را که خودتان برگزار کرده اید، زیر سؤال ببرید و با آن وضعیت خاص و عجیب رفتار اندوم برگزار کنید. محرم علی خان سانسورچی مطبوعات است که فاطمی از او دعوت می کند در حکومت مصدق هم به کارش ادامه دهد. بنابراین چرا نگوییم که مصدق از خودش و شعارهایش هم شکست خورد. چرا فقط می خواهیم بگوییم که عده ای از ارادال و اوپاش با پول خارجی مصدق را سرنگون کردند؟

فضا برای نقد مصدق باز است. همه این چیزهایی که شما می گوید، اینکه مصدق چگونه پشتوانه هایش را از دست داد یا نقش نیروهای مذهبی در این میان چه بود، همه باید بررسی شود. ضمناً من برخی نکاتی را که گفتید، قبول ندارم. مصدق چنین آدمی نبود. مثلاً در ماه های منتهی به کودتا، آمریکایی ها مرتب به مصدق می گفتند چرا با حزب توده مبارزه نمی کنی. مصدق می گفت ما چیزی به نام حزب توده نداریم. آمریکایی ها به روزنامه ها و انجمن هایی اشاره می کردند که توده ای ها تحت نام آن ها فعال بودند؛ اما مصدق تأکید می کرد که تا خلافی صورت نگیرد، امکان برخورد وجود ندارد. مصدق اگر اهل بگیر و ببند بود، می رفت داخل مجلس و زاهدی را که در مجلس بسط نسته بود، بازداشت می کرد. علاوه بر این من قبول ندارم که مصدق را مطلقاً ارادال و اوپاش سرنگون کردند. اما شکی هم ندارم که ارادال و اوپاش در آن روزهای حساس حضور جدی داشتند. شکی ندارم که سی آی ای میان یک سری افراد پول توزیع کرده بود. ما می دانیم که مصدق از نیروهای ملی و حزب توده خواست که خیابان ها را خالی کنند. مصدق می خواست ارتش را به میدان آورد و آرامش را به مملکت بازگرداند؛ اما نمی دانست که همین ارتش بر ضد او کودتا خواهد کرد. حرف من این است که اگر کسی ضعف های مصدق را بررسی می کند، نباید نقش مهم عامل خارجی در سرنگونی مصدق را نادیده گیرد. در مورد انحلال مجلس هم البته یادمان نرود که برنامه کودتاچیان، اول این بود که از طریق نمایندگان که خریده بودند، مصدق را به طریق «قانونی» از راه مجلس ساقط کنند. بنا به تخمین آقای مارک گازوروسکی و بر اساس اسناد سیا، عده زیادی از نمایندگان مجلس (تعدادشان را به خاطر ندارم) را برای این کار با پرداخت رشوه خریده بودند. برنامه دوم آن ها این بود که کودتا را توسط «فرمان های سلطنتی» انجام دهند.

■ پس این طور که شما می گوئید، از اول، برنامه این بود که مصدق را ببندند و مصدق هیچ نقشی در این نتیجه نداشت.

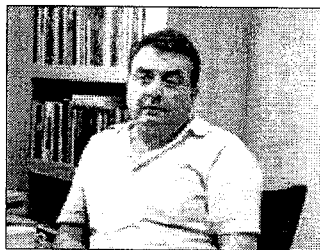
آمریکایی ها در دوران ترومن با پیشنهاد های سه گانه انگلیسی ها مبتنی بر حمله به ایران و اشغال نظامی خوزستان با ترور مصدق یا کودتا مخالفت کردند و می گفتند که دوره این کارها گذشته است. اما وقتی آیزنهاور روی کار آمد، آمریکایی ها تصمیم به اجرایی کردن کودتا گرفتند. تاریخ روی کار آمدن آیزنهاور هم معلوم است. آیزنهاور در ژانویه ۱۹۵۳ روی کار آمد. تیم آیزنهاور این موضوع را پذیرفت که ایران با مصدق به دست کمونیست ها خواهد افتاد.

■ در ماه های آخر، نشانه هایی هم در این خصوص دیده می شد. مثلاً در تیر ۱۳۳۲ سفیر کبیرا ایران در مسکو، مرتب با مولوتوف دیدار می کند.

ولی آن قدر که از برنامه حزب توده برای به دست گرفتن قدرت صحبت می شود، افسانه است و حزب توده برنامه ای برای گرفتن قدرت نداشت و اتحاد شوروی هم در وضعیتی نبود که بخواهد چنین طرحی را در ایران حمایت کند.

■ در همین شماره، مصاحبه آقای ژندی، سردبیر «پسوی آینده» را می خوانید که از طرف حزب توده یاد خدا صحبت کرد تا پس از اعلام جمهوری، ریاست جمهوری را بپذیرد. پس برنامه داشته اند که حکومت را از سلطنت به جمهوری تغییر دهند.

من در کتابم «تأملاتی پیرامون شورشیان آرمانخواه» هم در این باره نوشته ام. در آن روزها، رهبری حزب توده در تهران نبود، بلکه در کرج بود. من می دانم که هیئت اجرایی پنج نفره و خسرو روزبه در کرج بودند. من با شور خاله ام که رئیس تشکیلات تهران حزب بود و در کرج حضور داشت، مفصل حرف زدم و از او پرسیدم شعار های جمهوری خواهی چرا سر داده شد. توضیح او این بود: وقتی کودتای ۲۵ مرداد شکست خورد، دکتر فاطمی



ممکن است برخی افراد دنبال اسطوره سازی باشند؛ اما من نیستم. به گمان من مصدق نیز همانند هر انسان دیگری، کمبودهایی داشت و دچار اشتباهاتی شد؛ اما نباید بگوییم ملی کردن نفت کار اشتباهی بوده و چون برخی از او اسطوره ساخته اند، وظیفه خود بدانیم که مصدق را به زیر بکشیم. این تفکر «به زیر کشیدن مصدق» تفکری مخرب است و به بررسی جدی تاریخ ایران هیچ ارتباطی ندارد.

به میدان بهارستان رفت و حرف‌های خیلی تندی زد. سازمان سیا به کسانی که پول داده بودند مجسمه‌ها را پایین بکشند، دستور داد برای تندتر شدن فضا، شعار جمهوری سر بدهند. به سران حزب توده خبر می‌رسد که مردم در تهران شعار جمهوری سر داده‌اند. روز ۲۶ مرداد هیئت اجرایی دستسور می‌دهد که هواداران حزب توده شعار جمهوری دموکراتیک سر بدهند تا مردم عقب‌نمانند. جمهوری دموکراتیک در آن زمان، به معنای حکومت‌های اقمار شوروی در اروپای شرقی بود، مانند جمهوری دموکراتیک آلمان که همان آلمان شرقی بود. این اشتباه مهلکی بود که حزب توده کرد و در دام سی‌ای افتاد. مصدق هم چاره‌ای نداشت که خیابان‌ها را خالی کند، چون شعارهایی که در خیابان داده می‌شد، با توجه به تدریجی‌ای که فاطمی کرده، اشتباهی که حزب توده کرد و پول‌هایی که آمریکایی‌ها خرج کرده بودند، همه بر ضد سلطنت شده بود. مصدق از طرف‌دارانش و تودم‌های‌ها خواست تا خیابان را ترک کنند و به آن‌ها گفت که می‌داند چه دارد می‌کند.

**مصدق چه کار داشت می‌کرد؟**

اومی خواست ارتش را وارد صحنه کند و آرامش را برقرار سازد؛ غافل از اینکه ارتش، خودش را سرسنگون کرد. مصدق از عمق نفوذ سی‌ای‌ای در ارتش بی‌اطلاع بود. مصدق نظم خیابان‌ها را به ارتش داد؛ اما ارتش خانه خود او را به توپ بست. بنابراین هر بررسی در مورد ۲۸ مرداد که مؤلفه خارجی را یک‌سره کنار بگذاریم، بررسی دقیقی نخواهد بود.

**اما شما هم در تحلیل‌های‌تان مرتب به نقش نیروی خارجی ارجاع می‌دهید.**

حال آنکه ما باید ببینیم آیا رفتار مصدق در برابر بحران مقبول بوده است یا خیر؟ آیا توانسته است با فرض توطئه‌های خارجی، بحران را مدیریت کند؟ من حرف شما را می‌پذیرم که اگر مصدق در داخل قوی بود، امکان مانور بیشتری در برابر خارجی‌ها داشت. اما شما یک نکته را فراموش می‌کنید: همه چیز در دست مصدق نبود. شاه، دربار، ارتش و طبقه مذهبی همه حضور فعال داشتند و نقش این‌ها را هم باید بررسی کنید.

**از مصدق به عنوان یک نخست‌وزیر اصلاح طلب صحبت می‌شود. کسی که بر نامه‌های اصلاحی مانند ملی کردن نفت و محدود کردن قدرت شاه را مطرح می‌کند، آیا نباید یک چارچوب دقیق برای اجرایی کردن برنامه‌های خود داشته باشد؟ آیا نباید شرایط سیاسی و اقتصادی و بین‌المللی را در نظر بگیرد؟ به نظر شما آیا مصدق این نگاه کلی به شرایط را داشت؟ آیا مصدق امور را مدیریت می‌کرد و می‌دانست به کدام سو می‌رود؟**

مدیریت که می‌کرد؛ اما شما می‌توانید بگویید مدیریتش جای نقد و انتقاد دارد که در آن صورت، من با شما موافق هستم. به گمان من، نیم‌نگاه ما از روی مسئله بحرانی بودن اوضاع و شتابان بودن تحولات نباید برداشته شود. این مسائل ضریب اشتباهات را افزایش می‌دهد. برای نمونه، مخالفان مصدق افشار طوس را می‌کشند، چرا این کار را می‌کنند؟ چون افشار طوس وفادار به مصدق بود. مصدق آن وقت به جای افشار طوس، فامیل خود تیمسار متین‌دفتری را که همکار کودتاچیان بود، منصوب می‌کند. طبیعی است که این یک اشتباه مهلک بوده است. توجه کنید هر قدر شرایط بدتر باشد و اتفاقات سریع‌تر

بافتند، احتمال اشتباه در تصمیم‌گیری‌های کلان بیشتر هم می‌شود. می‌دانید که مصدق همیشه زیر ضرب حزب توده بود. چرا؟ چون حزب توده می‌گفت چرا مصدق باید با آمریکایی‌ها مذاکره کند یا کوشش بر تکیه بر آنان دارد. استراتژی مصدق چنین بود که با آمریکایی‌ها مذاکره کند و به ترومن بقبولاند که باید به یک ملت ضعیف مانند ایران کمک کند و در دعوی ایران و انگلستان، سمت انگلستان نایستد. این استراتژی مصدق تا زمانی که ترومن سر کار بود، بد کار نکرد؛ چرا که آمریکایی‌ها با پیشنهادهای بی‌درپی انگلستان برای سرنگونی مصدق یا اشغال ایران مخالفت کردند. ولی وقتی آیزنهاور روی کار آمد و دوره مک کار تریسم شروع شد، هراس از احتمال تسلط کمونیسم بر ایران، آمریکایی‌ها را به سمت سرنگونی مصدق برد. مصدق سرنگون شد و شکست خورد؛ اما سلطه انگلیسی‌ها بر نفت ایران هم کم شد.

**مصدق نباید می‌فهمید که نمی‌تواند در یک حرکت به اصطلاح ضدبیگانه، آمریکارا علیه انگلیس بشویراند؟**

نه، این مسئله چنانچه امروز نمایان هست، در آن دوران نبود. توجه کنیم که هنوز آمریکا چهره‌آمریالیستی خود را به جهان نشان نداده بود. تازه شش سال از پایان جنگ گذشته بود و عملیات سی‌ای‌ای برای سرنگونی مصدق، اولین عملیات این

سازمان برای دخالت با این فرم در کشوری دیگر بود. سی‌ای‌ای تنها چهار سال قبل از عملیات آژاکس شکل گرفته بود. مصدق تا عمل نمی‌کرد، نمی‌فهمید برای این کار چقدر توان لازم است.

**به فرض که این سخنان درست باشد. مصدق نمی‌دانست که با دیپلماسی تاحدی می‌توان طرف مقابل را به عقب‌نشاندن و نباید سودای ناممکن داشت؟**

این سیاست باید امتحان می‌شد تا شما امروز بعد از شصت سال این چنین با قاطعیت آن را زیر سؤال ببرید؛ به هر حال این سیاست و مسائل دیگر همان گونه که چند بار گفتم، موضوعی است که می‌توان روی آن بحث و بررسی و نقد کرد؛ اگر شما بپذیرید که ما همه باید هوشیار باشیم تا بار دیگر در دور باطل «یک‌سویه‌نگری» نیفتیم.

**مثلا اینکه مصدق به مصر برود و آنجا حرف‌های ضد امپریالیستی بزند و القا کند که به دنبال مدیریت ملل مظلوم جهان است، چه نفعی برای منافع ملی ما داشت؟ مصدق می‌خواست به ایرانیان و جهان‌تایان القا کند که می‌خواهد جهان را مدیریت کند. ملی شدن نفت گیر کرده، مصدق دیگران را به ملی کردن کانال سوئز ترغیب می‌کند.**

نه مصدق این جور آدمی نبود. مصدق دنبال مدیریت جهان نبود و من هیچ‌گاه چنین برداشتی از مصدق نداشته‌ام. ما همه باید خیلی مواظب باشیم تا حساسیت‌ها و مسائل جاری را بر تاریخ خودمان منعکس نکنیم، چرا که در این صورت فهم تاریخ ناممکن می‌شود.

**طرف‌داران مصدق او را پدر دموکراسی در ایران معرفی می‌کنند. به نظر شما آیا می‌توان مصدق را پدر دموکراسی در ایران دانست؟ اگر به عملکرد روزنامه‌های طرف‌دار او در فاصله ۲۰ تا ۲۸ مرداد بنگریم، این مفاهیم دیده نمی‌شود.**

مصدق بی‌شک یکی از نمادهای مهم راه‌پرفراز و نشیب قانون‌گرایی و مردم‌سالاری در تاریخ صد سال گذشته این مرز و بوم است. اما آیا این بدین معنی است که وی دچار اشتباه نشده است یا نباید نقد شود؟ هرگز و خودش هم چنین پنداری نداشت. ما در سیاست نباید به دنبال معصومیت باشیم که وجود ندارد. واشینگتن و جفرسون، این پدران مؤسس آمریکا پر بودند از اشکال و کمبود و اشتباه و دربارشان هزاران کتاب نوشته شده است. اما هر خورده با آنان چگونه است؟ شاید ما باید اول راه و روش نقد را فراگیریم. به هر حال در شرایط بحرانی، رعایت خیلی چیزها سخت می‌شود و ضریب اشتباهات به همان نسبت بالا می‌رود.

**اگر شرایط بحرانی باعث تصمیم‌های نادرست و رفتارهای نادرست می‌شود، پس این حق را برای طرف مقابل مصدق هم باید قائل بود که در شرایط بحرانی، تصمیم اشتباهی گرفته باشد. نباید دو گانه خوب و بد درست کرد. نباید به گونه‌ای حرف بزیم که همه کارهای مصدق درست بوده و کارهای غلط او ناشی از شرایط بحرانی بوده و در بررسی کارهای نادرست مخالفان مصدق، شرایط را نادیده بگیریم.**

بله جا دارد چنین سخاوتی به خرج دهیم. اما در شرایط بحرانی آن زمان که یک کشور ضعیف، پنجه در پنجه یک قدرت استعماری قدرتمند انداخته بود، همکاری با سیا و انگلیس توسط عوامل داخلی کودتا یا یک اشتباه نبود؟ از یک منظر دیگر، در تحلیل نهایی، شاه قانون اساسی مشروطه سلطنتی ایران را که دست بر قرآن، بدان سوگند خورده بود، اصلاً قبول نداشت. شاه قانون را مزاحم خود می‌دانست. اما مصدق قانون اساسی را قبول داشت، اگر چه از آن تخطی کرد. شاه بعد از بازگشت به ایران، به خوبی نشان داد که چقدر می‌خواست حکومت کند و چقدر سلطنت شاه قانون اساسی مشروطه را به کاغذ پاره تبدیل کرد. اگر مشکل، مصدق بود شاه سی سال پس از مصدق وقت داشت که قانون گرا باشد؛ اما آیا این کار را کرد؟ او اصلاً قانون را قبول نداشت. در قرن بیستم از معدود کسانی که به قانون اساسی ما قدری احترام گذاشته و به دنبال احیای آن بوده‌اند، مصدق است. شما می‌گویید ما باید مصدق را پایین بکشیم و اسطوره‌زدایی کنیم، چون مثلاً جبهه ملی از او اسطوره ساخته است. آن وقت برای شما چه می‌ماند؟ کمی آهسته‌تر برویم و دقت کنیم، نقد را با عناد اشتباه نگیریم، تکبر شخصی و خودمطرح‌ساختن را به خرج درس‌گیری از تاریخ و راه‌یابی برای آینده به دست نیآوریم. در تاریخ ما، کم‌نموده‌اند آن‌هایی که با عناد با شخص و مسائل پر خورده‌اند، ما امروز از آنان چه به یاد داریم یا خواهیم داشت؟ کار دقیق و اساسی، جای پای خود را بی‌شک باز خواهد کرد و غیر آن در پهنه تاریخ محو می‌شود.



مصدق دنبال مدیریت جهان نبود و من هیچ‌گاه چنین برداشتی از مصدق نداشته‌ام. ما همه باید خیلی مواظب باشیم تا حساسیت‌ها و مسائل جاری را بر تاریخ خودمان منعکس نکنیم، چرا که در این صورت فهم تاریخ ناممکن می‌شود.